

کارشناسان از روی تجربه: رواسیا و تجربه او از اسکان مجدد

مصاحبه ما را با راواسیا بخوانید - نوجوانی شگفت‌انگیز که چگونه خانواده خود را در یک گروه حمایت از جامعه (کمیونیتی سپانسرشپ گروپ) دریافته است، با ما در میان میگذارد.

اسکان مجدد در دوران نوجوانی می‌تواند پر از چالش‌های بسیار دشوار باشد، از جمله از دست دادن دوستان، از دست دادن تحصیلات و از دست دادن خانه. علاوه بر این، شما درگیر شروع یک زندگی جدید در کشور فعلی هستید که ممکن است در آن احساس نکنید که در خانه خود هستید یا احساس را میکنید. این تجربه راواسیا بوده است، تجربه ای که او با نشان دادن شجاعت و انعطاف‌پذیری و با کارهای کوچک میتواند آرامش بدست آورد و از آن عبور خواهد کرد، مانند هنرش.

در این مصاحبه، راواسیا تصمیم گرفت تا در مورد تجربه خود از سختی‌هایی که به عنوان پناهنده تحمل کرده بود با ما شریک‌سازد، و اینکه چگونه وی از طریق اسکان مجدد و حمایت، گروه حمایت جامعه (کمیونیتی سپانسرشپ گروپ)، بر آنها غالب شد.

چه احساسی داشتید که باید خانه خود را در سوریه ترک کنید و به عراق نقل مکان کنید؟

این یک تغییر بزرگ به نظر می‌رسید، کاملاً طاقت فرسا. همه چیز متفاوت بود، حتی زبان متفاوت بود و ما واقعاً تفاوت را در ماه اول در عراق احساس کردیم. در آنجا آنها به زبان کردی صحبت می‌کنند. ما در ساحه عرب نشین عراق زندگی نمی‌کردیم بلکه در ساحه کرد نشین بودیم، جاییکه آنها عربی تکلم نمی‌کنند. شامل شدن یا ادغام در آنجا بسیار سخت بود. ما احساس می‌کردیم که آنها ما را دوست ندارند، ما در آنجا مهمان ناخواسته هستیم.

زمانیکه من در آنجا بودم تکلم من به زبان کردی هیچ خوب نبود. همیشه کوشش می‌کردم که به آن زبان بفهمم ولی بسیار سخت بود. من برای دو سال آموزش زبان را سپری کردم تا زبان را دقیقتر بفهمم اما در ابتدا بسیار سخت و مشکل بود. فرهنگ و کلتور ایشان متفاوتتر با فرهنگ و کلتور ما بود. بطور مثال آنها جشنواره و فستیوال‌های خاصی دارند که ما آنها را جشن نمی‌گیریم. آنها لباس‌های متفاوت در جشنواره‌های شان میپوشند متفاوتتر از آنچه ما معمولاً می‌پوشیم.

تعلیم من متضرر شد، مکاتب به زبان عربی خصوصی بود و برای شامل شدن به آن باید پول گزاف میپرداختیم. برای ترانسپورت به مکاتب که همه‌شان بسیار دور تر از مکان زیست ما بود باید پرداخت می‌کردیم. اما زمانیکه من صنف 9 شدم ما توانایی پرداخت هزینه مکتب را نداشتیم و ناگزیر آنرا ترک کردم. من به مدت یک و نیم سال دور از مکتب بودم یکی از دوستانم هم مکتب را ترک کرد و ترک کردن مکتب یک احساس بسیار بدی را برایم میداد، من در خانه نمیتوانستم درس بخوانم دلیل اش این بود که کتاب‌های نصاب تعلیمی را نداشتیم و آنها بسیار قیمت بودن و توان خرید آن را نداشتیم. بنابراین، کاری که به جای آن انجام میدادم داستان مینوشتیم هنرم را ترسیم می‌کردم. نوع داستان‌هایی که من می‌نوشتیم داستان‌های تخیلی، داستان‌هایی درباره شاهدخت و افسانه وی بود.

وقتی برای اولین بار شنیدید که قرار است به بریتانیا مسکن‌گزین شوید، چه احساس داشتید؟

زمانیکه خبر شدم به مدت سه یوم بابت خوشحالی خوابم نبرد! فکر می‌کنم بریتانیا بهترین کشور جهان است. تصور می‌کردم زندگی من در آنجا چگونه خواهد بود، من و فامیلم چه آینده‌ای می‌توانیم در آنجا داشته باشیم. من در مورد تعلیم همچنان زده بودم زیرا اینجا همه چیز متفاوت است و سیستم پوهنتون هم اینجا متفاوت است. چیزیکه از همه مهمتر است برای امنیت اینجا است، من در اینجا خود را امن احساس می‌کنم. در سوریه مکتب من بمبارد شد و در آن بمبارد دو دوست من کشته شدند. رزویکه به بریتانیا رسیدیم ما بسیار گرسنه و خسته بودیم و زمانیکه گروه ما را به خانه ما انتقال دادند من بر سر میز غذا تیار شده برای ما دیدم و آن غذا سوریه‌یی بود. واقعاً نمی‌دانستم چگونه از گروه برای چنین چیزی تشکر و سپاسگذاری

کنم. آنها انرژی مثبت در خانه داشتند و به ما کمک کردند مثبت بمانیم. حتی در لحظاتی که غمگین می شدیم، آنها همیشه به ما کمک می کردند تا بهترین ها را در ما آشکار کنیم. آنها بعد از هر اتفاقی که افتاده است، من را قوی تر کرده اند.

شما مدت دو سال است که در بریتانیا هستید. آن دو سال چگونه بوده است؟

دو سالی که ما اینجا بودیم واقعاً خیلی خوب بود. ماه اولی که ما اینجا بودیم، چالش برانگیز بود، اما فقط به دلیل محدودیت زبان، اما بعد از آن همه چیز آسان تر شد. وقتی به بریتانیا آمدیم، دیگر پدرم را نداشتم. اما گروه به من احساس بی پدری را نه دادند که من واقعا دلنگ او بودم. آنها دوستان ما بودند، خانواده ما، پدر، مادرکلان، پدرکلان - همه چیز! آنها اینجا همه چیز بوده اند.

در حال حاضر من در یک دوکان موسسه خیریه داوطلب هستم و همچنان در یک کلب جوانان برای اطفال داوطلب کار میکنم. و من تصمیم گرفتم که داوطلب باشم بخاطریکه زمان من کمک ضرورت داشتم اشخاص بود که مرا کمک کرد. و فکر میکنم حالا نوبت من است تا اشخاص که ضرورت مند است کمک کنم.

شروع مکتب جدید چگونه بوده است؟

شروع جدید مکتب در بریتانیا در ابتدا به دلیل محدودیت زبان بسیار سخت بود، اما به دلیل کمک هایکه دریافت می کردم و افرادی که بسیار صمیمی بودند، بسیار آسان تر شد. استادانم واقعاً به من کمک زیادی کردند. هر زمان که نیاز به کمک داشتم یا کلمه انگلیسی استفاده شده را متوجه نمی شدم، آن را توضیح می دادند، روی تخته می نوشتند و در مورد آن کلمه با من صحبت می کردند.

من دوستان زیاد پیدا کرده ام که هر روز با آنها صحبت می کنم، دوستانی که در صنف نهم اینجا ملاقات کردم، البته که صنف نهم را تکرار خواندم. و با یکی از دوستانم که بعد از یک ماه آشنا شدم با هم بهترین دوست هستیم. من فعلاً در صنف دهم هستم، بنابراین به زودی برای امتحانات GCSE خود را آماده میکنم. در ابتدا فکر امتحانات GCSE باعث شد احساس ترس کنم، اما بعد متوجه شدم که خیلی هم ترسناک نیست، و فقط باید مطمئن شوم که ساعت های اضافی بعد از مکتب درس بخوانم. من دوست دارم شام و خوقتن مطالعه کنم چون آن زمان آرامتر است، من یک یا دو ساعت قبل از خواب مطالعه میکنم البته وابسته گی به اندازه خستگی من دارد.

در بریتانیا حس میکنم در وطن خود هستم و این کشور را دوست دارم بخاطریکه من حالا به زبان محلی صحبت میکنم، و زمانیکه شما به زبان محلی (انگلیسی) افهام و تفهیم کرده بتوانید به شما زیاد کمک میکند تا حس کنید که در کشور خود قرار دارید و متعلق به این کشور هستید.

این کار سخت است اما شما باید به خود انگیزه مثبت بدهید و باید تعلیم کنید، واقعاً باید تعلیم کنید. اگر هر روز، پنج کلمه انگلیسی یاد بگیرید، انگلیسی شما در همان سال اول بسیار بهتر خواهد شد. حتی در زمانی که وبا (کرونا) برای اولین بار شروع شد، در آن زمان من در خانه بودم و مکتب فقط از طریق صنف های آنلاین بود. بنابراین، در هر ساعت درسی، دو یا سه کلمه را یادداشت می کردم. و چون هر روز فقط در خانه بودم، مطمئن می شدم که تنبلی نمی کنم و هر روز درس می خواندم. و در ختم هر هفته دروس ام را تکرار میکردم و تمام کلمه ها را تکرار کرده با آنها جمله میساختم و اگر شما اینرا انجام دهید مهارت زبان انگلیسی شما به مراتب بهتر خواهد شد. گفته میتوانیم که خانه نشینی وبا (کرونا) بهد من انگیزه داد تا در خانه دروس خود را مطالعه کنم.

اهداف آینده شما چه هستند؟

قبلاً فکر میکردم که یک داکتر جراح شوم ولی حالا 80 درصد فکر میکنم داکتر جراح شوم و 20 درصد فکر میکنم یک پیلوت شوم اما در اخیر شاید فیصله کنم که یک داکتر جراح خواهم شد. من خواهان رفتن به پوهنتون هستم شاید لیورپول، اکسفورد یا کامبرج! اما اگر صادقانه بگویم من پوهنتون لیورپول را دوست دارم بخاطریکه آن نزدیک است. من لهجه اینجا را دوست دارم برای تفهیم بسیار آسان است، در سه ماه اول اینجا، متوجه شدم که مردم لیورپول چگونه حرف "r" را تلفظ می کنند، و چگونه کلماتی مانند "where" را بیان می کنند. اما وقتی از منچستر بازدید کردم، فهمیدم که درک لهجه آنجا سخت تر است، بنابراین من لیورپول را خیلی بیشتر دوست دارم! من واقعا لهجه (اسکوس) را دوست دارم و دوست دارم نحوه صحبت مردم لیورپول را یاد بگیرم.

آیا چیز دیگری وجود دارد که بخواهید به اشتراک بگذارید؟

من از افرادی که به من کمک کردند و گروه حمایت از جامعه از عمق قلبم تشکری میکنم. نمی دانم بدون کمک شما چی اتفاقی به من خواهد رخ میداد، مثلاً قبلاً ذکر کردم گروه در اینجا فامیل ما است، آنها مخصوصاً برای ما پدر بوده اند. آنها برای ما همه چیز بوده اند، از جمله استادان، مربیان و معالجین.

آنچه من به سایر خانواده هایی که در بریتانیا اسکان داده شده است می گویم این است که نگران نباشند. که ماه اول سخت خواهد بود اما باید زبان را یاد گرفت و بعد از آن اگر فقط به تعلیم ادامه دهید احساس بهتری خواهید داشت.

از راواسیا بسیار تشکر میکنیم